



بسم الله الرحمن الرحيم

## تنبيهات اخذ اجرت در واجبات

### تنبيه سوم: نيابت در عبادات

#### نگاهی به مطالب پيشين

بحث در تنبيه سوم اين بود که بنا بر فتوای مشهور متأخرين، اخذ اجرت در عبادات نيابيه درست است و اين سؤال مطرح شد که اين مسئله با مبنای عدم جواز اخذ اجرت در عبادات چه نسبتی پيدا می کند و درحالی که مبنا آن است به چه دليل در اینجا قائل به جواز شده اند. وجه اول که از مرحوم شيخ نقل شد، عمده وجوه بود، البته اين وجه تقريرهای متفاوتی داشت که جامع ترين تقرير را عرض کردیم. عمده آن وجه اين بود که نيابت غير از فعل صلاة است و متعلق اجرت با آنکه عبادت است تفکیک می شد. اين وجهی بود که پاسخ داده شد و مورد قبول نبود. وجوه ديگری نیز ذکر شده است و در کلمات آقای سبحانی به صورت پنج، شش و وجه اشاره شده است ولی در حقيقت جز وجه آخر آن هيچ کدام بحث جديدي نیست.

وجه ديگری که ما به عنوان وجه دوم ذکر کردیم همان وجه داعی علی الداعی بود که مشهور بر اساس آن سخن می گفتند و کسانی که آن مبنا را قبول داشتند همان مبنا را اینجا تکرار می کردند ما هم گفتیم الکلام الکلام. مشهور وجه دوم را که تصحيح اخذ اجرت از باب الداعی علی الداعی و طوليت دواعی است پذيرفته اند. ما با تفصيلی که بعداً اشاره می کنیم در اين وجه نیز تردید کردیم. اين وجه دوم که در کلام ایشان وجه چهارم که فکر کنم باشد وجه جديدي نیست، همان است که بحث کردیم، اين جا هم گفته اند.

## وجوه اخذ اجرت در عبادات نيابيه

### وجه سوم

وجه ديگری که به عنوان وجه سوم عرض می کنیم، اين هم چون وجه جديدي نیست اشاره می کنیم و به همان وجه سابق ارجاع می دهيم و آن وجهی است که مرحوم سيد يزدی در بحث کلی و مبنایی فرمودند که ما اینجا دو امر داریم. امر به وفا داریم و امر به صلاة داریم. آن که اجرت می گیرد و عمل را انجام می دهد از باب اینکه قصد اوفوا بالعقود می کند، همین مصحح عبادت است و با قصد امر اوفوا بالعقود يا اوفوا بالاجارة عبوديت عبادات درست می شود. اين وجه هم جديد نیست و از وجوهی است که در کل اجرت بر واجبات گفته شد و با نکاتی که در جای خودش گفته شد ما اين را نمی پذيرفتيم، خیلی ها هم اين وجه را نمی پذيرفتند.

## مروری بر وجوه شش گانه اخذ اجرت در کتاب مواهب

بنابراین از وجوه شش گانه ای که ذکر شده است يا اين وجوه همان وجوهی است که قبلاً در کلی گفتیم و اینجا همان را دوباره تکرار کردند، مثل همین داعی علی الداعی و مثل اینکه قصد امر وفا به عقد کند. اين ها چیز جديدي نیست همان چیزهایی که آنجا



گفته شده است اینجا هم تکرار شده است. دو سه تا از وجوه این گونه است. باقی وجوه هم عمدتاً تقریرهایی از همان نیابت است که مرحوم شیخ فرمودند. وجه اول، دوم و سوم در کلام ایشان و همین طور وجه پنجم یا ششم که از امام نقل می کنند همه تقریرهایی از همان نکته وجه اولی است که توضیح دادیم. مجموعاً اگر بخواهیم تقریرهای مختلف را کنار بگذاریم و روی اصل وجوب انگشت بگذاریم، سه نکته است. یکی اشخاصه اینجا است. همان وجه اول که نیابت بود و تفکیک نیابت از صلاة بود. وجه دوم الداعی علی الداعی است که آن را مشهور قبول دارند و ما در آن تردید کردیم. وجه سوم، تعدد امر بالاجاره و صل است و اینکه قصد تقرب به امر اوفوا بالعقود، این را عبادت می کند که این را هم ما اشکال کردیم.

بنابراین اگر بخواهیم وجوه را جمع کنیم تا اینجا سه حرف است که دو تای آن چیز جدیدی نیست الکلام الکلام، همانهایی که قبلاً بحث کردیم اینجا هم گفته شده است، جوابها و نقض و ابراء و بررسیها همان است. تنها وجه ویژه اینجا همان وجه اول که نیابت بود می باشد با سه چهار تقریری که دارد و ما تقریر جامعش را عرض کردیم و محل بحث و بررسی قرار دادیم و نهایتاً آن را قبول نکردیم.

### وجه چهارم

وجه چهارم به شکلی جدید است یعنی این وجه قبلاً نبود. وجه چهارم این است که اگر علی القاعده بخواهیم نظر فقهی بدهیم باید بگوییم اخذ اجرت بر واجبات نیابتیه درست نیست. کسی می تواند نیابتاً از میت نماز و چیزی انجام دهد اما طبق قواعد اخذ اجرت جایز نیست، منتهی ما اینجا قائل به یک تخصیص می شویم شبیه تخصیصی که در جاهی دیگر هم ادعا شده بود. اینجا هم ممکن است ما قائل به تخصیص شویم. قاعده این است که در عبادت ولو شکل نیابتی نمی شود پول و مزد گرفت اما دلیل خاص گفته است می توانید بگیرید. این راحت ترین وجه است یعنی جواز اخذ الاجرة فی الواجبات النیابیه علی اساس التخصیص و الدلیل الخاص و خلافاً للقاعدة و للعمومات. این وجه چهارم می شود.

فوری گفته می شود دلیل خاص چیست؟ چه دلیل خاصی دارید که جایز است در عبادات نیابتیه کسی پول بگیرد و عقد اجاره منعقد کند چه به نحو اجاره یا جعالة و امثال ذلك. دلیل خاص باید داشته باشید تا قائل به تخصیص بشوید در اقامه دلیل خاص تا بتواند مخصص بشود باید ما این بیان را توجه کنیم. در باب حج ما به طور خاص دلیل داریم و لذا این مورد وفاق همه علماست در کتاب حج جایی که حج نیابتیه آمده است اگر به روایاتش در وسائل مراجعه کنید در حج نیابتیه دارد که دادن پول و گرفتن پول مانعی ندارد. یکی از مصادیق آسیره خود امام است. حضرت امام صادق (ع) حج نیابتی برای فرزندشان اسماعیل گرفتند. حضرت اسماعیل که از دنیا رفتند و داستان آن در تاریخ آمده است و خود حضرت ایشان را دفن کردند (حضرت اسماعیل از کسانی است که بعضی شیعیان در مورد ایشان دچار انحراف شدند یعنی کسانی در مورد ایشان توقف کردند و به سمت امام بعدی نرفتند). برای حضرت اسماعیل حضرت امام صادق (علیه السلام) حج نیابتیه گرفتند، متن روایت آن هم جالب است که وقتی حضرت حج نیابتیه می گرفتند جزئیات آن را هم شرط کردند، مثلاً طواف را آن جوری انجام بده در این بخش این طور برو، در آن بخش آن طور برو چند تا شرط هم در ضمن عقد اجاره بر این حج نیابتیه اضافه کردند. مشکلی هم ندارد ممکن است کسی شخصی را اجیر کند برای اینکه نماز بخوان با اذان و اقامه با سوره کذا. امام هم در آنجا شروطی را برای آن نائب قرار دادند و به او مبلغی دادند و پول دادند و گفتند در قبال این پول حج را انجام بده. یکی این روایت است و غیر از این هم روایاتی دارد. قدر متیقن و مورد وفاق همه فقها این است که در باب



حج باید قائل به تخصیص شویم، یعنی اگر کسی قاعده کلی را در صحت اجاره در اعمال عبادی و از جمله اعمال نیایی نپذیرد حج را حتماً باید استثناء کند.

این در باب حج است اما با این مطلب بحث تمام نمی‌شود برای اینکه اختصاص به حج ندارد. امروز علاوه بر حج نیایی، استیجار بر صوم و صلاة خیلی رایج است و در زمان ما در حد یک شغل در آمده است. کسانی هستند برای همین محض هستند. این‌ها جوابش این است که به تنقیح مناط الغای خصوصیت می‌کنیم. می‌گوییم در حج دلیل خاص داریم و در غیر حج مثل صلاة و صوم الغای خصوصیت می‌کنیم می‌شود در عبادت استیجار انجام شود و فرقی بین الحج و صوم و الصلاة نیست.

معلوم است که یک سر و نکته‌ای در کار است که می‌شود به خاطر آن عبادات نیاییه را به خاطر پول انجام داد. این نشان می‌دهد که عمل عبادی را می‌شود اجیر شد. این وجه چهارم که دلیل خاص است. منتهی وجه چهارم که به تخصیص عمومات عدم جواز اخذ اجرت بر عبادات انگشت می‌گذارد دلیل مخصوص لفظی در همه عبادات اقامه نمی‌کند بلکه در حج، مخصص دلیل لفظی است و در باقی عبادات، الغای خصوصیت می‌گوید همان خصوصیت اینجا هم است و فرق نمی‌کند.

### اشکال به وجه چهارم

این وجه را ممکن است کسی مورد مناقشه قرار دهد که در حج ادله معتبر وارد شده است و نمی‌شود آن ادله معتبر را کنار گذاشت و لذا در حج هم نیابت درست است و هم استیجار چون دلیل خاص بر این استیجار داریم، اما در غیر حج که خیلی هم مورد ابتلا است مثل نماز و روزه، ممکن است کسی الغای خصوصیت را مورد مناقشه قرار دهد و ادعا کند شاید در حج خصوصیتی بوده است که اجازه داده‌اند همین «شاید» کافی است و اصلاً لازم نیست تمایز حج با صوم و صلاة را اثبات کنیم. احتمال جدی عقلایی هم بدهیم برای سقوط الغای خصوصیت از اعتبار کافی است. از جمله احتمالاتی که می‌شود گفت این است که حج عملی است که اگر کسی بخواهد تبرعی انجام دهد به سادگی میسر نیست برای اینکه کلی خرج دارد و هزینه دارد به خلاف صوم و صلاة که تبرعی آن، خیلی حساس و مشکل نیست. این چیزی است که در بعضی کلمات آمده است. حج با باقی این عبادات این فرق را دارد که در مقدماتش نیاز به زحمات زیادی دارد و خود عمل هم همین‌طور است و لذا هزینه بر بودن حج و اشتغال آن بر مشقات زیاد موجب شده است شارع بگوید اینجا می‌توانید مزد بگیرید، اما در غیر این‌ها نمی‌شود مزد گرفت.

این اشکالی است که به این تنقیح مناط وارد شده است. ملاحظه می‌کنید بین قائل به این وجه از باب تنقیح مناط از حج به سایر عبادات و بین کسی که می‌گوید شاید فرق باشد و نمی‌توان الغای خصوصیت کرد، این استظهار چندان قابل اطمینان و محکم نیست، زیرا ممکن است کسی در مقابل بگوید بالاخره این عبادت اینجا هست، اگر عبادت با اجرت درست می‌شود، حج و غیر حج فرق نمی‌کند. شما حج را روزه هم مشقت‌هایی دارد و مشقت در روزه هم هست. روزه عبادتی است که در آن دشواری و سختی و صعوبتی وجود دارد و در مثل نماز و این‌ها نباید تکی ببینید، یک نماز را می‌بینید و با حج مقایسه می‌کنید، ممکن است کسی بخواهد یک سال نماز کسی را تبرع کند، نمی‌تواند زندگی‌اش را کنار بگذارد، بنابراین هم مزاحمت با زندگی عادی پیدا می‌کند و هم مشقت هم هست.

این‌ها فقط احتمال است. اِذَا جَاءَ الاحتمال بطل الاستدلال. مستدل در دلیل چهارم می‌گوید در حج دلیل داریم و در غیر حج با الغای خصوصیت درست می‌شود. مستشکل می‌گوید همین احتمال ممکن است موجب فرق باشد و استدلال فروبریزد ولی در نقطه



مقابل هم ممکن است کسی بگوید در عبادیت هم راهی هست که کسی نایب شود و پول بگیرد. چه فرقی بین حج و غیر حج می‌کند، مشقت آنجا هم هست و امثال این‌ها. به‌هرحال باید خیلی اطمینان به الغای خصوصیت پیدا کرد.

ما فکر می‌کردیم نوعی اطمینان به الغای خصوصیت هست ولی مقداری تردید باقی می‌ماند. اگر تردید باقی بماند کار در این وجه مشکل می‌شود و فقط باید قائل به تفصیل بشویم. یعنی در حج، استیجار بر حج نیایه مانعی ندارد اما در غیر آن مانع دارد و این خلاف مشهور است و در بین معاصرین و متأخرین فقط صاحب مواهب است که احتیاط می‌کند و می‌گویند بهتر است که در این موارد اجرت و اجاره و عقد نباشد. شخصی می‌گوید من برای رضای خدا یک سال نمازی برای پدر و مادر شما می‌خوانم اگر وقت زیادی از او گرفت، کمک می‌شود. اگر کسی الغای خصوصیت را نپذیرد به اینجا می‌رسد که نباید عقد و توافق عقدی باشد و این فقط در حج است و در حج مانعی ندارد.

تا اینجا عمدتاً چهار وجه بود. تفکیک نیابت از صلاة وجه اول بود. وجه دوم داعی علی الداعی بود. وجه سوم قصد امر به وفا به عقد و اجاره و وجه چهارم هم تخصیص بود. اولاً وجه اول و چهارم خاص بحث ما بود اما وجوهی مبنایی بود، هرچه در مبنا می‌گفتیم اینجا جاری بود. ثانیاً به نظر می‌آید که باید به الغای خصوصیت آن اطمینان پیدا شود تا نظام عقد و اجاره که بر واجبات عبادی رایج است درست شود وگرنه در غیر حج به شکل معامله‌ای خالی از اشکال نیست.

### تفصیل در مسئله اجرت بر عبادات

نکته‌ای از بحث‌های قبل یادآوری کنم که در اصل مقوله اجرت بر واجبات تفصیلی قائل بودیم که کسی اشاره نکرده بود و تفصیل جدیدی بود. آن تفصیل اینجا هم می‌آید. اگر یادتان باشد ما با تحلیل دقیقی درباره نیت طولی و غایات طولی عرض کردیم. گفتیم اگر غایت اصلی و مبنا اخذ پول باشد ولو داعی علی الداعی هم است ولی باز عبادت مقبول نیست و لذا ما داعی علی الداعی را در این شکل قبول نداشتیم اما در شکل معکوس آن داعی علی الداعی را قبول داشتیم و آن این بود که داعی پایه، اگر قصد الهی باشد آن وقت انگیزه‌های وسط زنجیره، مانع از عبادیت نیست و می‌گفتیم در اخذ اجرت اگر کسی به درجات و مقاماتی رسیده است، هرچند نادر است ولی ممکن است کسی به درجاتی برسد که معامله هم می‌کند معاملاتش هم قصد خدایی است، قصد خدایی حاکم بر همه زندگی اوست حتی بر معاملات و سود و زیان‌هایی که انجام می‌دهد. این مانع از عبادت نیست.

این تفصیلی بود که عرض کردیم و کسی نگفته بود. بر اساس همان نظام سلسله طولی غایات بود و می‌گفتیم آن غایت پایه و اساسی و غایت الغایات که به زنجیره دیگر غایات شکل می‌دهد اگر خداست به گونه‌ای که پول گرفتن و دادن هم برای خداست و پول گرفتن و دادن هم سبب شده است که بیاید نماز بخواند، اگر سلسله‌جنبان غایات، الهی باشد آن وقت اخذ اجرت در وسط این زنجیره محل به عبادیت عبادت نیست اما اگر حالت متعارف معمولی باشد که در کار، خدایی بودن خبری نیست (اشکالی هم ندارد در عبادت آدم باید نیت الهی داشته باشد و الا در زندگی عادی مشکل ندارد) و آدم به دنبال تأمین منافع خودش است ولی تأمین مادی سلسله‌جنبان شده است تا نماز بخواند ولو در نماز قصد امر هم دارد، بر خلاف مشهور گفتیم این درست نیست.

تفصیلی که سابق گفتیم و قسم جایز آن یک قسم نادر بود در اینجا هم جاری می‌شود، یعنی کل این پولی که می‌گیرد و زندگی که می‌کند به نیت قربی و الهی است و موجب می‌شود که قصد اخذ اجرت که در سلسله این قرارگرفته است مضر به عبادیت نباشد. این مطلب در حج حتماً درست است و در غیر حج احتیاطی هست؛ لذا این احتیاط بی‌جا نیست که در استیجار بر عبادات به شکلی معامله‌ای برخورد نشود و خالی از احتیاط نیست.



## شواهد احتیاط در اخذ اجرت بر عبادات

اگر بخواهیم کمی احتیاط را در جانب مقابل ادله جواز اخذ اجرت تقویت کنیم باید بگوییم در زمان ائمه در خصوص صوم و صلاة استیجاری هیچ خط و ربطی وجود ندارد، درحالی که اصل نیابت هم مطرح بوده است، هم حج مطرح بوده است و گفته شده است اجرت می شود گرفت ولی نماز و روزه مطرح نبوده است. نگوید نماز و روزه نیابتش هم مطرح نبوده است بلکه نیابتش مطرح است، می گوید اگر به جای دیگری نماز بخوانید درست هم هست و وظیفه او هم ادا شده است مثل جایی که پسر بزرگ تر باید نماز بخواند و در غیر این مورد در تبرعیات ولی با این که این ها مطرح بوده است، هیچ خبری از اینکه سؤالی کنند و جواب دهد وجود ندارد.

این هم خیلی دلیل قاطعی نیست ولی اشعار به این دارد که در غیر حج، خیلی نظام استیجاری و مثل آن مقبول نیست البته این هم در حد یک وجه است چون این هم قابل جواب است و خیلی وجه قوی نیست ولی موجب می شود که تفاوت در ذهن انسان برجسته شود یعنی انسان راحت نتواند بگوید در حج که مطرح می شود در غیر حج هم مطرح می شود. خیر، در حج گفته شده است ولی در غیر حج هیچ اثری از آن در روایات نیست. این یک اشعار است، ممکن است کسی بگوید هیچ اثری از آن نیست برای اینکه معلوم بوده است جایز است. خیلی بعید است که جوازش معلوم بوده است.

بیشتر به ذهن می آید که این طور باشد بهر حال نمی گویم دلیل است ولی بی اشعار نیست و ظاهراً نام و نشانی از آن نیست و ظاهراً درست نبوده است که روی این مسائل معامله شود و بیشتر این مسئله مربوط به دویست، سیصد سال اخیر است و رایج و متداول شده است که علاوه بر نیابت که درست است، استیجاری شود. این مطلب مربوط به اعصار متأخره است و در سابق خیلی رواج نداشته است بنابراین در غیر حج علی تردد عبور کردیم و خیلی این الغای خصوصیت برای ما واضح نشد. باقی وجوه هم که وجوه مبنایی کلی است در اینجا خالی از اشکال نبود. البته تفصیل ما اینجا هم هست که اگر کسی زندگی اش همه حالت قربی و عبادی به معنای عام دارد ممکن است بگوییم که محل به عبودیت عمل نیست و مشکلی ندارد. تنبیه سوم با ترددی که باقی ماند تمام شد.

## جایگاه و مقام امیرالمؤمنین (علیه السلام)

وارد بحث بعدی نشویم و دو سه جمله ای را با توجه به اینکه چهارشنبه هم هست عرض کنیم. از همین نکته در بحث اخیر عرض کردیم به شخصیت مولی الموحدين حضرت علی (صلوات الله علیه) منتقل شویم. زندگی حضرت یک زندگی فوق العاده پر فراز و نشیب و پر مشقت و فوق العاده پر لایه و پر درس و الهام است. بنا بر آنچه از پاره ای از روایات استفاده می شود بین ائمه طاهرين عليهم السلام علی رغم اینکه کلهم نور واحد بودند اما یک تفاضلی هم استفاده می شود.

## دو اصل مهم در مبانی فقهی شیعه

اول اینکه ائمه طاهرين عليهم السلام کلهم نور واحد بودند و همه آنها را یک شخصیت می دانیم و این از پایه های فقه ماست که دویست و پنجاه سال از پیغمبر اکرم کأنه یک شخص است که در طول این زمان زندگی کرده است و در حوزه اخلاق، احکام و



اعتقادات سخن گفته است و معامله ما با کلمات این‌ها و مقایسه کلمات این‌ها و سیره‌های این‌ها در حکم مقایسه کلمات و سیره یک شخص واحد است، یعنی یک شخص دویست و پنجاه سال عمر کرده است، یک بار آن عام را گفته است، یک بار خاص را گفته است و چیزهایی از این قبیل. این مطلب از مفروضات اجتهاد ماست. این یک مطلب که روشن است زیرا اگر ما این مفروض را نگیریم آن وقت تعدد ائمه که عام را این امام فرمودند و خاص را آن امام فرموده‌اند مطلق را آن فرموده است و مقید را کس دیگر فرموده است ممکن است در اشخاص دیگر اشکال ایجاد کند. در اجتهاد رفع اشکال به این است که این‌ها به منزله الواحد هستند طبق آنی که در روایات و منابع روایی ما آمده است این‌ها کلهم نور واحد هستند و این یک اصل است که جزء مبانی اجتهاد ماست. **کلهم نور واحد و جمیعهم بمنزلة الشخص الواحد** که یک عمر طولانی دارد و لذا کلام ائمه مثل این است که یک نفر این‌ها را فرموده است این یک اصل است که جزء مبانی اجتهاد ماست.

**دومین اصل مهم** در اصول اجتهاد ما این است که همه این‌ها با قرآن به منزله نور واحد هستند. این یک تعمیم دیگر است زیرا همه علوم این‌ها مباشر یا غیر مباشر همه آن‌ها به پیامبر می‌رسد و به وحی می‌رسد فلذا کلهم نور واحد از زمان پیغمبر یک اصل است و اینکه همه گفته‌های این‌ها با قرآن هم از یک منشأ است و باز گویا یک کلام است. اولاً کلام این‌ها کلام واحد است و ثانیاً کلام همه این‌ها کلام خدا و کلام حضرت حق است این دو اصل از پایه‌های اجتهاد است و مفروضات اجتهاد ما است.

### تفاضل در بین ائمه طاهرين (عليهم السلام)

سؤالی وجود دارد که ائمه طاهرين به‌رغم اینکه کلهم نور واحد هستند آیا تفاضل هم بین آن‌ها هست یا نیست. معنایش این است که آیا بین ائمه در مراتبشان تشکیکی وجود دارد و بر دیگری تفاضل و برجستگی دارند یا خیر؟ کمابیش این سؤال محل بحث قرار گرفته است. اجمالاً اظهار، احتمال تفاوت است یعنی به‌رغم اینکه این‌ها **کلهم نور واحد** هستند، یک تفاضلی وجود دارد. ظاهر روایات این است که یک تفاوت‌هایی بین این‌ها وجود دارد.

بعد از اینکه این سؤال را جواب دادم سؤال دوم مطرح می‌شود که آیا تفاضل مطلقى هست یا نیست. ممکن است بگوییم مثلاً در مورد حضرت سیدالشهدا (علیه‌السلام) مزایایی ذکر شده است، چه مزایای تکوینی یا غیر تکوینی که مستحضر هستید شاید برای بعضی ائمه یک مزایایی باشد که آنجا نیست.

سؤال دیگر این است که آیا تفاضل مطلقى هست که بین ائمه کسی یا کسانی باشند که در مجموع برتری یا برتری‌هایی داشته باشند. این هم سؤالی کلامی دیگری است که مطرح است. در اینجا هم بعضی معتقدند که یک چنین چیزی هست. اگر این باشد بعید نیست که ما در هر دو سؤال جواب مثبتی بدهیم یعنی بگوییم علی‌رغم اینکه کلهم نور واحد هستند ولی تفاوت مزایا در شخصیت ائمه هست. این پاسخ سؤال اول و در پاسخ سؤال دوم از این جلوتر بیاییم و بگوییم که بعضی امتیاز مطلقى دارند این هم بعید نیست که یک جوابی این‌گونه داده شود.



## تفضیل امیرالمؤمنین نسبت به سایر ائمه (علیهم السلام)

اگر به مطالب این دو سؤال جواب مثبت بدهیم آن وقت شخصیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) کسی است که تفضل مطلق را دارد. البته نسبت به امام عصر هم هست ولی ایشان یک نوع برجستگی در بین ائمه دارد. این یک مطلب که در امیرالمؤمنین (علیه السلام) کسی از لحاظ کلامی و اعتقادی قائل به تفاضل مطلق نسبت به امیرالمؤمنین نسبت به سایر ائمه شود.

## علت تفاوت عملکردهای ائمه (علیهم السلام)

این دو سه نکته‌ای بود عرض کردم یک نکته دیگر اینکه اگر **کلهم نور واحد** را ما گفتیم در عین حال یک تفاضل‌های یسیری هم قائل شدیم و تفاضل مطلق هم در یک کسی قائل شدیم، سؤال دیگری که در سیره ائمه مطرح می‌شود این است که تفاوت عملکردهای ائمه ناشی از چیست؟ اینکه امامی قیام می‌کند و امامی طور دیگر عمل می‌کند، امامی صبغه فرهنگی قوی‌تر دارد و امامی صبغه جهاد عملیاتی برخوردی قوی‌تر دارد این تفاوتی که ما در مواضع ائمه هدی (صلوات الله علیهم اجمعین) می‌بینیم از چه ناشی می‌شود؟

در تفاوت مواضعی که مثلاً علماء، فقها یا چهره‌های سیاسی اجتماعی دارند، آن جا دو سه عامل منشأ تفاوت است. یک عامل همان شرایط اجتماعی است که موجب می‌شود که شرایط اجتماعی حاج شیخ عبدالکریم با امام مثلاً متفاوت بود، دوم اینکه خیلی وقت‌ها تفاوت‌ها به آراء متفاوت بر می‌گردد. سوم اینکه گاهی اوقات تفاوت‌ها بر می‌گردد به‌رحال به روحیات اشخاص، در هر حال روحیات اشخاص در عملکردهایشان اثر می‌گذارد، این سه عامل است. در مورد ائمه علیهم السلام تفاضل به این حد نیست که بگوییم مواضع به خاطر شخصیت‌های متفاوت باشد. خیر، تفاوت نقش‌های ائمه همه‌اش منحصر در عامل اول می‌شود که تفاوت در شرایط است اما عامل دو و سه دیگر اینجا ظاهراً نقشی ندارد. یعنی آن تفاضل در حدی نیست که این را ایجاد کند. تفاوت آرای هم وجود ندارد و لذا این تفاوت مواضع در طول دویست و پنجاه سال به تفاوت شرایط و موقعیت‌ها و اقتضاء ازمه و امکان و اوضاع و احوال بر می‌گردد و به آن دو عامل بر نمی‌گردد.

تفاضل ائمه در حد مراتب عرفانی و قرب الی الله و این چیزهاست و آن هم در حدی نیست که مواضع سیاسی و اجتماعی را تحت تأثیر قرار دهد و لذا اگر امام صادق (علیه السلام) در عصر امام حسین (علیه السلام) باشد عین آن کار را انجام می‌دهد. ولو قائل به تفاضل یسیر در مقامات باشیم عمل آن‌ها هیچ فرقی نمی‌کند.

## مظلومیت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

عرض آخر ما این است که امیرالمؤمنین چهره تابناک فوق‌العاده عظیمی است که در همه حالات فوق‌العاده الهام‌بخش است و مظلومیت آدم‌ها همه‌اش به آن عنصر خارجی نیست. (این مطلب را عرض کنیم که و هر کدام از این‌ها را که گفتیم باید در تحلیل سیره ائمه بحث شود). مظلومیت آدم‌ها فقط به این نیست که چقدر مثلاً کتک خورده است. مظلومیت آن‌ها به دو عنصر وابسته است یکی عنصر مادی است که چه مقدار بر خلاف حق دارد به او زجر داده می‌شود. یک عنصرش هم این است که ببینیم این آدم در چه جایگاهی قرار دارد. هرچه مقام و مرتبه آدم بالاتر باشد آن وقت مظلومیت بالاتر می‌رود. بخشی از مظلومیت بر می‌گردد به اینکه او چه وزن بالایی دارد؛ لذا وزن آن شخص به اضافه وزن آن زجری که به او وارد می‌شود مساوی با میزان مظلومیت می‌شود.



اینکه ما می‌گوییم امام حسین (علیه‌السلام) مظلومیتش ابدالدهر باقی می‌ماند به خاطر دو چیز است. یکی میزان آن ظلمی است که وارد شد، یکی هم به خاطر عظمت شخصیت اوست، و الا همان را به یک آدم عادی انجام دهند چیزی نمی‌شود. نسبت به امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) با آن مقام و مرتبه‌اش، ظلمی که به ایشان در طول عمرش متوجه شد، همیشه هم ایشان مظلوم بود، عالی‌ترین مظلومیت‌هاست. من خودم احوال امیر را دقت می‌کنم از کودکی این‌طور بودم گاهی در تنهایی می‌نشستم و به عظمت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فکر می‌کردم برایم گاهی از وقایع عاشورا گریه آورتر می‌شد و بلافاصله بعد از پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌و آله و سلم) آن شرایط را پیش آوردن این سختی و دشواری بیشتری دارد. بر روح آن حضرت صلوات بفرستیم.